

آیس پائٹرمولر

تصویرگر: دانیلا کوہل / مترجم: نونا افراز

لونا سترمن

کسی کیم ہمارا رقصاٹ؟

چاپ دوم

۳



ہوپا
Hoopa

بوم!

دو شنبه ۱۹ مارس

ای بابا! امروز ژاکوب و سیمون ساعت یک ربع به شش صبح

اتاقشان را گذاشته بودند روی سرشان و سروصدا می کردند.



تا آمدم شاکای بازی (با صورت عصبانی) دریاورم،

یادم افتاد که امروز روز تولد شان است!



فوری از تختم پریدم پایین، چون تولد واقعاً اتفاق ویژه و مهمی است.

حتی اگر تولد داداش های خل و چل آدم باشد!



به خاطر همین من هم در تولید سروصدا

بهشان کمک کردم. (با صورت عصبانی)

مامان و بابا با قیافه‌های بی‌اعصاب
آمدند و تولدشان را تبریک گفتند.



مامان رفت توی هال و شمع‌های کیک را روشن کرد
و بعدش اجازه داد ما هم برویم توی هال.

وسط هال یک ساز درامز (طبل و سنج) بود!

چه باحال!



کادوی سیمون بود + دو تا چوبش.



دنگ! دنگ! دنگ!
دنگ! دنگ! دنگ!
دنگ! دنگ!

سیمون هم که بلافاصله شروع کرد به

امتحان کردن ساز.

و دوباره سرو صدا شروع شد.



بعد هم ژاکوب کادویش را باز کرد که
 یک شیپور بود و شروع کرد
 تویش فوت کردن.
 من که سردرد گرفتم.



دوووددووروووا
 نوووفتوووووفا
فنگ!
 بومپس!
 دوومپس!
 دورررووددا نررروورروتا

مامان داشت جیغ می زد و یک چیزهایی می گفت تو مایه های اینکه
 کادو از طرف مامان بزرگ و بابابزرگ است. ولی با آن سروصدایی که
 می آمد، من خیلی متوجه نشدم چه می گوید.

راستش فکر نمی‌کردم صدایی بدتر از صدای فلوت من وجود داشته باشد.

اما آن موقع مطمئن شدم که:

خیلی خیلی افتضاح ترش هم هست! واقعاً واقعاً!

خیلی هم **بلندتر** از همه‌ی صداهاى دنیا!

راتز وون! دیس! کیپیتوکیک!



به خاطر همین رفتم توی آشپزخانه، بابا هم آنجا بود و داشت قهوه می‌خورد. یک لیوان آب پرتقال برای خودم ریختم و نشستم کنار بابا، بدون اینکه هیچ‌کدام یک کلمه حرف بزنیم.



هر چند اگر هم حرف می‌زدیم، هیچی نمی‌شنیدیم.

فومپ!
ددا! ددا! ددا!
بوم! بووووم! بوم!




کمی بعد مامان و دوقلوها آمدند که کیک تولد بخورند.

مامان **پندیک چندطبقه** درست کرده بود. 

ما هم از خوش حالی جیغ زدیم، البته به جز بابا.

آآخ جیغ زدن!
دنگ! دنگ!
دنگ! دنگ!



بابا نگاهی پر از آخم و تخم به این کیک انداخت، چون کیک سیب را ترجیح می داد. 

وقت فوت کردن شمع شد. دوقلوها باید هر کدام نه تا شمع فوت می کردند. متأسفانه اشتباهی ژاکوب یازده تا شمع فوت کرد و برای سیمون هفت تا بیشتر باقی نماند.



بعد هم سیمون با چوب هایش زد توی سر ژاکوب و ژاکوب هم جیغ زد و موهای سیمون را کشید.

آآآآآی!

ولی پَن کیک چند طایفه خیلی

← خوش مزه بود! هووووم! ♥

هر چند بابا هی الکی غر می زد که رویش تکه های نوچ و چسبناک دارد.


از دست این بابا!

حُب آن لایه ی چسبناکش را بردار!

ولی بابا عُنُق بود و رفت برای خودش

لقمه ی نان و پنیر و پیر  درست

کرد. فکر کنم از دنده ی چپ بلند

شده بود. 

تکه های چسبناک



همین که صبحانه را خوردیم، دوقلوها رفتند سراغ شپیور و طبل هایشان و

شروع کردند به زدن. **بوووووم! پوووپ!**

وووملستدینگل! مووووپ!



همان موقع بود که بابا یکهو سرش

شلوغ شد و گفت که باید بروم مدرسه،

چون معلم است و خیلی کار دارد.

بعد از ظهر مامان بزرگ و بابابزرگ آمدند خانه‌ی ما

مهمانی.

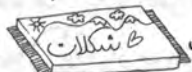


مامان بزرگ این را بلند گفت، جوری که انگار گوش‌های سیمون

نمی‌شنوند. سووت!

همیشه همین بساط را با مامان بزرگ و بابابزرگ داریم. ولی من واقعاً خوش حال شدم که آمدند. مخصوصاً که برای من هم کادو آورده بودند،

یک بسته شکلات.



با اینکه تولد دوقلوها بود نه من.

یوهو! بالاخره تعطیلات فرارسید! بیشتر بچه‌های کلاس می‌مانند خانه ولی من و خانواده‌ام قرار است برویم یک **مزرعه‌ی ارگانیک** در جنوب آلمان. هرچند دو تا برادر **خل‌وچلم** و خودم نظرم این بود که برویم توی یک جزیره وسط دریا ولی مثل همیشه هیچ‌کس حرفمان را گوش نکرد. ناعادانه! البته مزرعه هم بدکی نیست چون یک عالمه حیوان ارگانیک دارد و من هم که عاشق حیوان‌ها!  **حیوان تازه می‌توانم کلی با فلوت‌م بخرم. چون فلوت من یک فلوت عادی نیست و می‌تواند مارهای کبری و حتی کرم‌های خاکی را هیپنوتیزم کند. فقط باید  آهنگش را درست بزنم ...**

برای کسانی که می‌خواهند ورق بزنند، بخندند و شگفت‌زده شوند:

مجموعه‌ی لوتا پیترمن! دختر پر در دسر!



copyright
با رعایت قانون کپی‌رایت

ISBN: 978-622-204-086-4



9 786222 040864

قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان

گروه سنی

۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴

هوپا
Hoopa

دابور
بودین
هارا
لمون قیز

